

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر امام خمینی(ره)

نظر شریف امام رضوان الله علیه در بحث قیام استصحاب مقام قطع باقی ماند. ایشان فرمودند: ما اول باید بررسی کنیم که آیا استصحاب عنوان اماره دارد یا اصل عملی؟ در کتاب *أنوار الهدایة* که به عنوان تعلیقه بر کفایه است و به قلم شریف خود امام نوشته شده، در صفحه 110 از جلد اول فرموده‌اند: به نظر ما استصحاب یکی از امارات شرعیه است، بر خلاف مشهور متأخرین و بزرگان که قائل هستند استصحاب يك اصل عملی تعبدی است؛ و بیان کرده‌اند: اگر دلیلی بخواهد اماره شرعی باشد، باید سه جهت در آن معتبر باشد.

جهت اول اصل کاشفیت است؛ در اماره کاشفیت از واقع داریم؛ دلیل اماره باید برای ما واقعی را احراز کند؛ اما در اصل عملی جنبه کاشفیت نیست، بلکه مولا برای این که مکلف در مقام عمل متحیر نباشد، این قانون را جعل کرده است. پس، جهت اول این است که به چیزی می‌گوییم اماره، که جهت کاشفیت و احراز از واقع در آن باشد.

جهت دوم این که چیزی اماره‌ی شرعیه است که یک اماره عقلائیّه ثابتّه عند العقلا نباشد؛ اگر در موردی، يك شیء - مثلاً خبر واحد - را گفتیم اماره است، اما اماره‌ای باشد که عقلا آن را قبول داشته باشند، دیگر نمی‌توان اسم آن را اماره شرعی گذاشت. مرحوم امام می‌فرمایند: تا اینجا، این دو جهت در استصحاب وجود دارد؛ در استصحاب، وقتی کسی یقین سابق دارد و شك لاحق، یقین سابق او کاشفیت از واقع دارد؛ همینطور می‌فرماید: ما قبول نداریم که استصحاب، یک اماره عقلائیّه باشد.

بله، در بین عقلا، اگر در موردی یقین سابق و شك لاحق باشد، عقلا بنا را بر یقین می‌گذارند، اما به مجرد یقین اعتماد نمی‌کنند و بلکه باید قرائن دیگری هم باشد تا چنین بنائی بگذارند. لذا، یکی از نکات دیگری که بین مرحوم امام و مرحوم محقق نائینی اختلاف شدید است، همین نکته است که مرحوم نائینی اصرار دارد استصحاب يك اماره عقلائیّه است و عقلا به مجرد اعتماد بر همان یقین سابق، شك لاحق را کنار می‌گذارند. اما امام می‌فرمایند: نه، ما قبول نداریم که عقلا لمجرد الیقین بنا را بر یقین می‌گذارند؛ بلکه برای آنها قرائن دیگری هم برای زوال شکشان وجود دارد. اما عمده، **جهت سوم** است؛ می‌فرمایند: ملاك سوم برای اماره شرعیه این است که شارع مقدس این اماره را از همین جهت کاشفیت حجت قرار داده باشد؛ عنایتی که شارع دارد به همین کاشفیت است. مثل این که در باب خبر واحد بگوئیم خبر واحد مفید ظن است، اما شارع در مقام جعل، به این جهت افاده ظنش عنایتی ندارد، بلکه می‌گوید خبر واحد حجیت دارد و باید به آن عمل کنید؛ چه برای شما مفید ظن باشد و چه نباشد.

مرحوم امام می‌فرماید: به نظر ما، فرق مهم میان اماره و اصل در همین معناست که در اماره، در مقام جعل، عنایت به جهت

کاشفیت آن است؛ اما در اصل عملی، چنین عنایتی نیست؛ یعنی ممکن است در موردی، يك اصل عملی قابلیت احراز و کاشفیت داشته باشد، اما این احراز و کاشفیت دخلی در حجیت آن ندارد. بنابراین، فرق بین اماره و اصل، طبق نظر امام به همین معنا بر می‌گردد که در اماره عنایت به جهت کاشفیت است، ولی در اصل چنین نیست؛ بر خلاف دیگران که می‌گویند: فرق میان اماره و اصل این است که اماره در مورد شك است، ولی اصل آن است که در موضوعش شك اخذ شده باشد. همچنین اگر یادتان باشد، قبلاً هم وقتی کلمات مرحوم نائینی را بیان می‌کردیم، تعبیری را از مرحوم محقق عراقی نقل کردیم که ایشان نیز فرق دیگری را میان اماره و اصل بیان کردند.

لذا، با این تعبیر محقق عراقی، مجموعاً سه بیان در فرق میان اماره و اصل در کلمات بزرگان وجود دارد که إنشاءالله بعداً این بحث را به صورت مفصل بیان خواهیم کرد. مرحوم امام در متن کتاب **انوار الهدایة** فرموده‌اند: این سه ملاک - اصل کاشفیت، عدم کون الدلیل من الامارة العقلایة و این که در مقام جعل، عنایت به کاشفیت است - در استصحاب وجود دارد. در دلیل استصحاب - «لا تنقض الیقین بالشك» - مولا می‌خواهد یقین سابق را کاشف قرار بدهد و بگوید الآن هم آن یقین باقی و کاشف از واقع است؛ و همینطور ملاک دوم موجود است که استصحاب از امارات عقلائی نیست؛ و هم اینکه مولا و امام معصوم در مقام جعل به صدد این هستند که بفرمایند یقین الآن هم باقی است و کاشفیت از واقع دارد.

به عبارت دیگر، می‌فرمایند: در روایت **لا تنقض الیقین بالشك**، امام **علیه السلام** در صدد این است که یک مقداری عمر یقین را طولانی کند - بصدد اطالة العمر الیقین - . البته در اینجا يك ان قلت و قلت‌هایی وجود دارد که خودتان مراجعه کنید؛ و إنشاءالله ما در بحث از تنبیهات استصحاب به این مسأله خواهیم پرداخت. سپس این سؤال پیش می‌آید که نتیجه این که استصحاب را اماره قرار بدهیم، چیست؟ فرموده‌اند: ما اگر استصحاب را اماره قرار دادیم، قائم مقام قطع طریقی می‌تواند باشد و تردیدی در این نیست. نکته‌ای که در اینجا وجود دارد، این است که می‌فرماید: در **لا تنقض الیقین بالشك** مراد از یقین، یقین طریقی استو قتی روایت را به عنوان اماره معنا می‌کنیم، می‌گوییم امام در صدد طولانی کردن عمر یقین طریقی است؛ یقین طریقی هم یعنی یقینی که کاشف از واقع و طریق به واقع است. لذا، می‌فرماید: استصحاب اگر اماره باشد، بدون هیچ اشکالی قائم مقام قطع طریقی می‌شود.

اما قطع موضوعی صفتی و قطع موضوعی طریقی را می‌فرمایند: «مشکل بل ممنوع»؛ برای اینکه قطع موضوعی آن است که در موضوع اخذ شده است؛ اما در اینجا ما گفتیم منظور از یقین در دلیل استصحاب، یقین طریقی است که کاشف از واقع است؛ بنابراین، این دلیل، دیگر تعرضی به یقین موضوعی ندارد؛ اصلاً مفاد ادله استصحاب اجنبی است از این که بخواهد اشاره به یقین موضوعی داشته باشد. ایشان در ادامه مطلب بالاتری را بیان می‌کند و آن این که: «بل ممکن دعوی استحالة قیامه مقام القطع الصفتی و القطع الطریقی»؛ فرموده‌اند: اصلاً محال است که بگوئیم استصحاب قائم مقام قطع موضوعی وصفی و قطع موضوعی طریقی می‌شود؛ چون اجتماع لحاظین متنافیین لازم می‌آید؛ چه آن که ما باید هم کاشفیت از واقع را لحاظ کنیم و هم عدم کاشفیت را؛ و این محال است.

مطلب مرحوم امام در حاشیه کتاب انوار الهدایة

اما ایشان در حاشیه **انوار الهدایة** می‌فرماید: ما وقتی به اصل بحث استصحاب رسیدیم، - از اینجا معلوم می‌شود که نظر امام در

آنجا عوض شده است - معلوم شد که استصحاب عنوان اماره را ندارد و همان اصل عملی تعبدی شرعی است. در ذهن شریف ایشان دو جهت مهم بوده که از میان آنها یکی مهمتر است و ما آن را عرض می‌کنیم؛ و گرنه اصل این بحث مربوط به جای دیگر است و باید در آنجا مطرح شود. ایشان می‌فرمایند: چطور استصحاب را اماره قرار دهیم، در حالی که اگر بخواهد اماره باشد، باید بگوئیم یقین سابق در این زمان که شك داریم، زایل شده است و با فرض زوالش، باز هم باید بگوئیم دارای اثر است. چطور می‌شود يك چیزی که زایل شده است را در حین الزوال بگوئیم هنوز اثر دارد؟ این معقول نیست. مهمترین مطلبی که باعث شده ایشان دست از نظرشان بر دارند و بگویند استصحاب اصل عملی است، همین نکته است که ما نمی‌توانیم بگوئیم یقین سابق با فرض این که زایل شده، هنوز دارای اثر است.

لذا، می‌فرمایند استصحاب به نظر ما همان اصل عملی تعبدی شرعی است. در این صورت که بگوئیم استصحاب اصل عملی است، نتیجه این می‌شود که بعید نیست بتوان گفت استصحاب، قائم مقام قطع طریق می‌شود، هم طریقی محض و هم موضوعی طریقی. می‌فرمایند: اگر استصحاب را اصل قرار دادیم، مفاد استصحاب و دلیل استصحاب، یکی از این دو مطلب است: یا می‌گویم دلالت بر این دارد که آن یقین طریقی تعبداً من حیث الاثر باقی است؛ خود یقین زائل شده و دیگر کاشفیتی ندارد، اما وقتی می‌گوییم اصل عملی، یعنی من حیث الاثر، اثر آن یقین باقی است؛ و یا این که دلالت دارد بر لزوم ترتیب اثر در زمان شك؛ اصلاً کاری به بقای یقین نداریم ولو تعبداً؛ می‌گوییم ما باید اثر را بار کنیم و کاری به این جهت نداریم که یقین باقی است یا نه. می‌فرمایند اگر اولی را گفتیم، ادله استصحاب بر ادله قطع طریقی محض حکومت دارد؛ ولی اگر دومی را گفتیم، حکومت نیست و نتیجه الحكومة است. به بیان دیگر، اگر گفتیم دلیل استصحاب ما را به بقای یقین من حیث الاثر متعبد می‌کند، اینجا بر ادله دیگر حکومت دارد؛ اما در تفسیر دوم که بگوئیم دلیل ما را متعبد به بقای یقین نمی‌کند، بلکه می‌گوید اثر یقین را بار کن، در اینجا نتیجه الحكومة است و نه حکومت. پس، اگر استصحاب را اصل عملی دانستیم، قائم مقام قطع طریقی محض و قطع طریقی موضوعی می‌شود، اما دیگر قائم مقام قطع موضوعی وصفی نمی‌شود؛ برای این که ادله استصحاب دیگر توان این معنا را ندارد؛ چون گفتیم که منظور از یقین در دلیل استصحاب، یقین طریقی است و دیگر اصلاً به بحث یقین موضوعی نمی‌پردازد.

بنابراین، وقتی تعرضی نداشت، دلیل شامل قطع موضوعی وصفی نمی‌شود. این خلاصه فرمایش امام(ره)؛ حال من يك جمع بندی دیگری نسبت به فرمایش ایشان داشته باشم، و آن این که: اگر استصحاب اماره باشد، قائم مقام قطع طریقی محض می‌شود؛ اگر اصل عملی هم باشد، باز قائم مقام قطع طریقی محض می‌شود؛ (اصلاً در ابتدای بحث عرض کردیم که در قیام امارات و اصول عملیه در مقام قطع طریقی محض بین اصولیین نزاعی نیست)؛ اگر استصحاب، اماره باشد، قائم مقام قطع موضوعی - نه موضوعی وصفی و نه موضوعی طریقی - به هیچ وجه نمی‌شود؛ اما اگر اصل باشد، قائم مقام قطع موضوعی طریقی می‌شود، لیکن قائم مقام قطع موضوعی وصفی نمی‌شود.

تعلیق بر فرمایش امام(ره)

بنابراین، اگر شما به سیر بحث و کلمات بزرگان که نقل کردیم، دقت داشته باشید، متوجه می‌شوید که ریشه تحقیق در همین جاست که آیا استصحاب اماره است یا اصل عملی؟ اگر آن را اماره بدانیم، حق همین است که خود امام(ره) نیز فرمودند و آن این که قائم مقام قطع موضوعی - نه موضوعی طریقی و نه موضوعی وصفی - به هیچ وجه نمی‌شود؛ اما اگر استصحاب را اصل بدانیم، کما اینکه اکثر متأخرین چنین عقیده‌ای دارند، فقط در این مطلب که فرمودند قائم مقام قطع موضوعی طریقی می‌شود،

ما تعلیقه داریم؛ اما این که فرمودند استصحاب اگر اصل باشد، قائم مقام قطع موضوعی وصفی نمی‌شود و قائم مقام قطع طریقی محض می‌شود را قبول داریم و درست است. به عبارت دیگر، اشکال این است که شما اگر لسان دلیل استصحاب را در **لا تنقض الیقین** این می‌دانید که منظور از یقین، یقین طریقی است، در این صورت، این دلیل دلالت بر قطع موضوعی طریقی هم ندارد؛ چه آن که اصلاً تعرضی نسبت به آن ندارد.

نتیجه و خلاصه کلام در بحث

خلاصة الکلام در این بحث، و تحقیق مطلب این است که به صورت کلی نمی‌توان گفت استصحاب قائم مقام قطع می‌شود یا نمی‌شود؛ بلکه اول ما باید روشن کنیم که آیا استصحاب اماره است یا اصل عملی؟ اگر به این نتیجه رسیدیم که استصحاب، اصل عملی است، نتیجه همین می‌شود که عرض کردیم؛ یعنی استصحاب فقط جای قطع طریقی محض می‌نشیند و دیگر، قائم مقام قطع موضوعی طریقی و قطع موضوعی وصفی نمی‌شود. نظیر این بحثی که در مورد استصحاب بیان کردیم، در قاعده فراغ و تجاوز نیز جاری است؛ آنجا هم چنین اختلافی وجود دارد. این که از امام(ع) سؤال می‌کند من در حال سجده هستم و شك می‌کنم آیا رکوع انجام داده‌ام یا نه؟ و امام(ع) می‌فرمایند: «قد رکعت»؛ باید بنا بگذارد بر این که رکوع را انجام داده است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که این قاعده آیا اماره است یا اصل عملی؟ تقریباً همین مطالبی که در باب استصحاب مطرح شد، به يك بیانی هم در مورد قاعده فراغ و تجاوز می‌آید و دیگر نیازی نیست که ما بخواهیم آن را مفصل بیان کنیم. يك بحث دیگر باقی می‌ماند که إنشاءالله بعد از آن وارد موافقت التزامیه می‌شویم.